

دو یادداشت بر انتخابات خرداد

به فاصله کمی پس از اعلام پیروزی حسن روحانی، خیابان‌ها شاهد رقص و پایکوبی مردم و سر دادن شعارهایی چون «یا حسین، میرحسین»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» و... شد. تکان دهنده‌ترین و غیرواقعی‌ترین شعاری که به گوش می‌رسید این بود: «تو جشن پیروزی مون جای ندا خالیه».

ترفند و مانورهای رژیم، به ویژه چند روز پیش از انتخابات، فعال شدن شبکه‌های سازمان یافته نیروهای موسوم به «سبز»، اعلام حمایت خاتمی و رفسنجانی از روحانی، اعلام حمایت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی فقط ۸ ساعت قبل از آغاز رای‌گیری، جهت‌گیری رسانه‌هایی مانند بی‌بی‌سی و داغ کردن تنور انتخابات توسط آن‌ها، وضعیت را موج‌وار تغییر داد و بسیاری را که حتی تا ساعات آخر رای‌گیری جزء تحریم‌کنندگان بودند با ایل و تبار راهی حوزه‌های رای‌گیری کرد. رفتند به نفع روحانی رای دادند تا به زعم خود از خوف لولوی جلیلی، «راده خود» را تحمیل کنند و «کمی از سرنوشت» خود را در دست گیرند! فردای انتخابات تیتراژ اول اکثر روزنامه‌های صبح و عصر نقل قول خامنه‌ای شد که «پیروز حقیقی انتخابات ملت بزرگ ایران است» و این گفته، شعار «تو جشن پیروزی مون جای ندا خالیه» را باز تکان دهنده‌تر می‌کرد. این انتخابات پیروزی مردم نبود. رفرمیست‌هایی که دوباره به یاد «نه بزرگ» افتاده و ستایش‌گر حرکت خودبخودی، پر از توهم و حتی جوگیر شدن بسیاری از اهالی شده‌اند، با این تحلیل آبی اما زبرکانه نشان می‌دهند که در برابر منافع پایه‌ای مردم قرار گرفته‌اند که چیزی نیست جز سرنوشتی انقلابی رژیم، از طریق یک مبارزه تا به آخر و سازمان دادن جامعه‌ای نوین. پرستش حرکت خودبده خودی مردم و یاهوهایی مانند این که «این رای آری به روحانی نبود بلکه نه به خامنه‌ای بود» که مرتباً توسط نیروها و افراد راست و سازشکار و

دادند، پیروز این میدان نبودند. (تازه اگر مسئله امنیتی - نظامی بودن است، سابقه حسن روحانی از همه اینها در این زمینه بیشتر است و به قول مجریان شوهایی تلویزیونی، مهره مهم پشت پرده سیاست جمهوری اسلامی از همان روز نخست سر کار آمدن این رژیم بوده است.)

این میدانی بود که مختصاتش، هر چند با کوهی از دشواری و تناقض و مانورهای اجباری، توسط اتاق‌های فکر مرتجعین حاکم تعیین شده بود. این خصلت انتخابات در همه جوامع ارتجاعی در جهان کنونی است، با تمام تفاوت‌هایی که بین این جوامع موجود است اما این خصلت مشترکشان است: تقدس صندوق رای و انتشار این امید واهی که سعادت و رهایی از درون این «صندوق جادویی» بیرون می‌آید.

پیروز این میدان جمهوری اسلامی هم نبود. کل وضعیت، شکنندگی و ضعف رژیم و بی اعتبار شدن بیشتر «رهبری» را

یا مرتجع بیان می‌شود فقط یک هدف دارد: دور کردن ذهنیت مردم از این که راه دیگری به جز صندوق‌های رای وجود دارد. اظهار نظر خودفروختگانی مانند فرخ نگهدار که فردای انتخابات بی‌بی‌سی ادعا کرد که «با این انتخابات شکاف میان مردم و حکومت مقداری به هم آمد» و به مردم توصیه کرد که «نباید زیاده خواهی کنند چون ممکن است حکومت دوباره سخت بگیرد...»، نشان از نگرانی مرتجعینی دارد که به هر قیمت در پی حفظ ساختارهای دولت اسلامی از گزند مبارزات مردم‌اند.

آن عده از مردمی که در اوج استیصال و به زعم خود از خوف مهره‌های مرتجع و بدنام امنیتی نظامی مانند جلیلی و قالیباف و رضایی به حسن روحانی این خادم سرسپرده و وفادار نظام رای

جای خالی مسئله زن

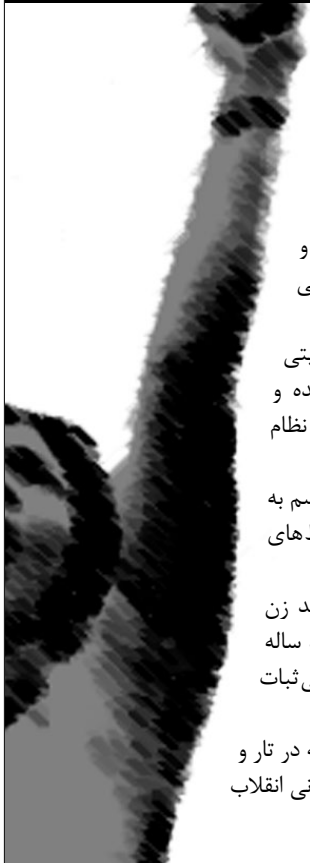
در این انتخابات مسئله زنان از طرف هیچیک از نامزدهای انتخابی مطرح نشد. در شرایطی که دوربین‌های تلویزیون در میتینگ‌های روحانی و عارف بر روی چهره ده‌ها دختر جوان می‌چرخید و شادی و هیجان‌شان را به تصویر می‌کشید کاندیداها حتی به تعارف هم کلامی در حمایت یا همدلی با نیمی از جامعه به زبان نیاوردند. حتی در سطح وعده و وعید هم به موضوع گشت ارشاد، جدا سازی جنسیتی و هیچ جنبه‌ای از قوانین ضد زن در جمهوری اسلامی اشاره‌ای نشد. و جز این هم انتظاری نمی‌رفت.

چرا؟ زنان در این جامعه یک نیروی پر توان اجتماعی‌اند که هیچ گاه شکاف میان آنان و خواسته‌ها و منافع‌شان با دولت دینی تخفیف پیدا نکرده است. ستم جنسیتی همیشه یکی از ستون‌های این نظام ارتجاعی و از ضروریات بر پا نگاه داشتن حکومت دینی بوده است. به ویژه پس از حضور قدرتمند زنان در خیزش سال ۸۸ مقامات سیاسی و دستگاه امنیتی به این نتیجه رسیدند که هرگونه مکثی بر روی این شکاف جنسیتی و هر گونه وعده و وعیدی که باعث برانگیختن این نیروی رادیکال اجتماعی شود خطری جدی برای اصل نظام به وجود می‌آورد.

بی جهت نیست که از چندی پیش خامنه‌ای و سران سپاه و ائمه جمعه بارها بر فمینیسم به عنوان یک خطر برانداز تاخته‌اند و در مورد انتشار ایده‌های مربوط به رهایی زنان در محیط‌های آموزشی و فرهنگی و حتی درون خانواده هشدار داده‌اند.

تک تک نامزدهای انتخابات دوره اخیر نماینده و مدافع همین نظام و ارزش‌های ضد زن آن هستند و همگی‌شان به خطر جنبش زنان برای این حاکمیت واقف. تاریخ سی و چند ساله جمهوری اسلامی نشان داده که این شکاف پر شدنی نیست و همیشه به صورت یک منبع بی‌ثبات کننده و ضربه زننده به نظم موجود باقی می‌ماند.

مبارزه آگاهانه و متشکل علیه ستم جنسیتی و ارزش‌ها و افکار پس مانده و ارتجاعی که در تار و پود جمهوری اسلامی تنیده شده، جزئی حیاتی از فرآیند سرنوشتی این رژیم و مسیر طولانی انقلاب کمونیستی است. ■



فرهنگی، اجتماعی و... با اقلیت زالو صفت سرمایه‌دار و مالک بزرگ که بر پشت مردم نشسته و حکومت می‌کنند. این خیلی بیشتر از «کف خواسته» هاست. حتی اگر امپریالیست‌های رنگارنگ که امروز شادمان از نتیجه این انتخابات وارد گود شده و موانع‌شان برای دست اندازی بیشتر بر کشور مقداری رفع شود، در این واقعیت تغییری نمی‌دهد که تضادهای بنیادین جامعه مرتباً از توده‌ها قربانی خواهد گرفت و این زندگی جهنمی ادامه خواهد یافت. تجربه دوره ۸ ساله پس از پایان جنگ ایران و عراق و دوره موسوم به سازندگی و سردار آن رفسنجانی مقابل روی‌مان است. نتیجه آن سازندگی‌های امپریالیستی به جز تشدید شکاف طبقاتی و نابرابری‌های سیاسی و اجتماعی چیز دیگری نبود. تضادهای بنیادین جامعه جز از طریق یک انقلاب واقعی با رهبری کمونیستی حل نخواهد شد.

اما صحنه انتخابات ۹۲ حکایت از وجود نیروی گسترده دیگری می‌کرد. نیرویی که با وجود محاصره و بمباران تبلیغاتی رژیم و رسانه‌های امپریالیستی، با وجود عجز و التماس خامنه‌ای که اگر نظام را قبول ندارید به خاطر کشور رای دهید، با وجود تهدید و ارعاب، با وجود محروم بودن از تشکل و یا هرگونه تربیون قانونی، به این نظام اعتماد نکرد و رای نداد. آن سیزده میلیون و هفتصد و هفتاد و هشت هزار نفر را می‌گوئیم که هم رقمش و هم معنای پر معنایش از سوی حکومتیان و سازشکاران مسکوت گذاشته شده است. بخش بزرگی از این عده با سطح و سطوح مختلفی از آگاهی نسبت به ماهیت این رژیم، نسبت به شکاف بزرگ و پر نشدنی میان خود و دولت جمهوری اسلامی، به پای صندوق‌های رای نرفتند. این بسیار خوبست.

نایب‌به وقایع و موقعیت کنونی کشور در سطح نگاه کرد. تضادها و گرفتاری‌های رژیم با این انتخابات حتی تخفیف نیافته است. تضاد باندهای متعدد قدرت که در رقابت با هم به سر می‌برند، جناح‌هایی که خود را شکست‌خورده انتخابات می‌دانند و یا احساس می‌کنند «رهبر» به آنان خیانت کرده، با مدیر کردن یا وزیر شدن این فرد و آن فردشان در کابینه آتی هم نخواهد آمد. بگذاریم تا تب کنونی بخوابد بعد خواهیم دید. هنوز چند روزی از اعلام نتیجه انتخابات نگذشته احمدی‌نژاد اعلام کرده که به «سیاه‌نمایی»‌ها پاسخ خواهد داد و جناح‌های فعلاً به حاشیه رانده شده به مقایسه این انتخابات با «مصیبت عاشورا» دست زده‌اند. (رجوع

کنید سخنان مصباح یزدی در واکنش به شکست نامزد مورد نظرش جلیلی). اگر این وضعیت یک فضای تنفسی موقتی برای رژیم فراهم کرده، برای فعالین سیاسی نیز فضا ایجاد کرده است و همه در پی استفاده از این فرصت‌اند. «سبز»‌ها فرصت را در این می‌بینند که رهبران‌شان را از حصر در بیاورند. بخشی از مطالبه‌محورها فرصت را در این می‌بینند که مطالبات‌شان را از روحانی درخواست کنند و بخش دیگر بدون درخواست از روحانی می‌خواهند این کار را بکنند. سندیکالیست‌ها در پی این هستند که مجوز تشکیل سندیکا بگیرند. اهل قلم فرصت را در این می‌بینند که فشار آورده و از سانسور کم شده و اجازه نشر به آثار خاک خورده در ارشاد داده شود. و ما انقلابیون کمونیست فرصت را در این می‌بینیم که در فضای به شدت سیاسی‌شده به بحث و مجادله میان مردم بر سر راه واقعی‌هایی، ماهیت دولت انقلابی ما و تفاوتش با دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی، انتخابات و کارکرد آن برای این نظام، مختصات جامعه سوسیالیستی آتی و راه رسیدن به چنین جامعه‌ای دامن بزنیم. ما فرصت را در این می‌بینیم که پر شتاب‌تر از همیشه آگاهی و تشکل کمونیستی را به میان مردم برده، این راه را بسازیم، و آماده‌تر وارد نبردهای آتی شویم.

۲

سراسر چهار سال گذشته تشدید استبداد و سرکوب سیاسی بود و خفقان اجتماعی و فرهنگی. تورم دیوانه‌وار و بیکاری و فقر بود و پایین و پایین‌تر رفتن. خیلی‌ها فقط دنبال روزنه‌ای می‌گشتند که نفسی بکشند. خیلی‌ها شعارهای آبی و رفرمیستی جنبش سبز و حرف‌هایی که در مورد آزادی‌های سیاسی زده می‌شد را هم از یاد برده بودند. این حرف بسیار شنیده می‌شد که فقط یکی نباید که با آمریکا بسازد و این تحریم‌ها برداشته شود.

طبقه حاکمه نیز در برابر تضادهای حاد داخلی و بین‌المللی مستاصل شده بود. فشار فزاینده آمریکا و غرب را بر دوش خود احساس می‌کرد. چرخ‌های اقتصاد نمی‌چرخید، بازار راکد بود، صنایع نفت و گاز نیاز به تزریق سرمایه، فن‌آوری پیشرفته، حمل و نقل، بیمه و بازارهای فروش داشت. سران جمهوری اسلامی از خامنه‌ای گرفته تا احمدی‌نژاد و لاریجانی و ائمه جمعه، لاف‌های چند سال پیش خود را در مورد «بی‌اثر» بودن تحریم‌ها و حتی «مبارک» بودن تحریم‌ها کنار گذاشته بودند و حالا از بیرحمانه و مخرب بودن آن‌ها می‌نالیدند.

در برابر چشم‌شان اعتراضات پراکنده اما ادامه دار و رو به افزایش کارگران و زحمتکش‌شان و ناراضی‌های بخش بزرگی از کارکنان دولت و بخش خصوصی جریان داشت. از طبل توخالی «پارانه نقدی» که در آغاز باعث دلخوشی مردم به ویژه در شهرهای کوچک و روستاها شده بود دیگر صدایی در نمی‌آمد. ناراضی‌های در صفوف قشرهای متوهم و مومن به «عدالت محوری» احمدی‌نژاد هم رخنه کرده بود. تنها صدایی که به گوش می‌رسید صدای خرد شدن استخوان‌های مردم بود. هیئت حاکمه اسلامی از منفجر شدن جامعه به هر شکل می‌ترسید. تفرقه سیاسی در صفوف طبقه حاکمه موج می‌زد. حتی «مکتب ایرانی» مشایی می‌کوشید در برابر «اسلام ناب محمدی» خودی نشان دهد. پشتگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی یعنی سوریه یکبار به دام بحران و فروپاشی افتاده بود. تا جایی که جمهوری اسلامی مجبور شد نیروهای مسلح حزب‌الله لبنان را درگیر جنگ داخلی سوریه کند و پیامدهای مخاطره‌آمیزش را به جان بخرد.

«ما در انتخابات شرکت نمی‌کنیم! گور پدرشان!» این را خیلی‌ها می‌گفتند. تجربه خرداد ۱۳۸۸ و کودتای انتخاباتی به مردم نهیب می‌زد که دیگر گول این جانین و فریبکاران را نخورید. پای صندوق رای نروید و به این نظام ضد مردمی مشروعیت ندهید. حالا بخش‌های دیگری از مردم نیز که کار و معیشت‌شان به خطر افتاده بود می‌رفتند تا به این موج بی اعتمادی و خشم بپیوندند. می‌رفتند که ناراضی‌شان را با بی‌اعتنایی به انتخابات نشان دهند. این موج از چشم هیئت حاکمه پنهان نماند و تفرقه و نگرانی و استیصالش را بیشتر کرد.

این پرسش‌ها در پستوهای قدرت مطرح می‌شد که آیا قالیباف می‌تواند بخش قابل‌انگیزی از مردم به ویژه از طبقه متوسط شهری در مراکز قدرت را با صندوق‌ها آشتی دهد و به نظام آرامش نسبی و مشروعیت ظاهری ببخشد تا بحران‌ها را از سر بگذرانند؟ آیا ولایتی که دیپلماتی وفادار به ولی فقیه، همکار دیرینه رفسنجانی و در تماس با محافل امپریالیستی است برای ایجاد زمینه مصالحه با آمریکا و غرب مناسب‌تر نیست؟ آیا نباید جلیلی را جلوی صحنه گذاشت تا همچنان بر طبل «مقاومت» بکوبد و پایه‌های متعصب و مزدوران امنیتی و سرکوبگر را برانگیزد تا با تشدید خفقان راه بر انفجار داخلی ببندند و نظام را نزد قدرت‌های جهانی مقتدر و با ثبات نشان دهد؟ با اصلاح‌طلبانی که چراغ

سبز نشان می‌دهند چکار باید کرد؟ نقش باند احمدی‌نژاد مشائی در این انتخابات چه خواهد بود؟ و بالاخره رفسنجانی چه چیزی از آستین بیرون خواهد کشید؟

پاسخ جناح‌ها و باندهای حکومتی و مقامات جاه‌طلب و فرصت‌طلب هیئت حاکمه به این پرسش‌ها به هیچ رو یکدست و یکسان نبود. هر کس خود را «اصلاح» می‌دانست و کنار نمی‌کشید. تشکیل ائتلاف‌ها گویی برای این بود که فقط برای چند هفته‌ای مستقیماً به هم فحش ندهند و در مقابل مردم به جان هم نیفتند. درگیر و دار این تفرقه و تشدت، خاتمی به توصیه یا فشار جناح حاکم حاضر نشد خود را نامزد ریاست جمهوری کند. رفسنجانی و مشایی اما آمدند و رد صلاحیت شدند. حالا بعد از سال‌ها دوباره رفسنجانی از دید بسیاری در موضع «اپوزیسیون مظلوم» قرار گرفت، به عنوان «کسی که می‌خواست و می‌توانست مشکلات را حل کند اما این‌ها نگذاشتند». نظرسنجی‌های مداوم و اعلام‌نشده دستگاه‌های امنیتی از گرایش‌های درون مردم و فضای بعد از مناظره‌ها نشان می‌داد که قالیباف به سراسیمه افتاده و روحانی رو به صعود دارد. پشتیبانی رفسنجانی و هسته مرکزی اصلاح‌طلبان از حسن روحانی که از زبان خاتمی بیان شد و به کنار رفتن عارف انجامید، موتور انتخابات را روشن کرد. جمهوری اسلامی به عنوان کمیته اجرایی طبقه حاکم مجبور بود که بالاخره به یک طرح اجرایی مشترک (اگر چه مورد توافق برخی باندها و مقامات نباشد) دست پیدا کند. پیام رفسنجانی یک شب مانده به انتخابات خبر از آنچه قرار بود اتفاق بیفتد می‌داد: «این که رئیس‌جمهور از قبل انتخاب شده یک دروغ است تا شما مردم به صحنه نیایید. طبق نظر سنجی‌ها نامزد ما از بقیه جلوتر است و پیروز می‌شویم. پس همه در پای صندوق‌های رای حاضر شوید.»

بسیاری از کسانی که زیر بار فشارها مستاصل شده بودند، توان و قدرت مقاومت و مبارزه مستقل برای تغییر وضع را در خود نمی‌دیدند به انتخاب «دولت تدبیر و امید» واهی اصولگرایی مرتجع و معتدلی دل بستند که به عنوان یکی از سیاست‌گذاران شورای امنیت ملی و مقامات بالای جمهوری اسلامی در سی و چند سال گذشته، نقش موثری در همه جنایات و رنج‌هایی که بر مردم روا شده داشته است. استیصال آنان را به این سمت کشاند چون که نیروی آلت‌رناتیو انقلابی و قطب سیاسی مردمی در صحنه نبود که منافع و خواسته‌های مردم را به واقع

نمایندگی کند و برای برانداختن این نظام واپس‌گرا و ستمگر راه و برنامه و استراتژی ارائه دهد. کمونیست‌های انقلابی هنوز نتوانسته بودند در میان مردم ریشه بدونند، تشکل بسازند، و برنامه‌ریزی‌های خود را به جامعه بشناسانند.

حالا جمعی از سازشکاران بالفطره ملی - مذهبی، توده‌ای‌ها و اکثریت‌ها و بورژوا لیبرال‌های هراسان از انقلاب در داخل و خارج از کشور جمع شده‌اند و شادمانه از «هوش و پختگی» مردم می‌گویند که با صندوق رای قهر نکرده و «اراده خود» را به خامنه‌ای و جناح حاکم تحمیل کرده‌اند. در عین حال اینان رسالت تاریخی خود که مهار زدن بر حق طلبی و رادیکالیسم توده هاست را از یاد نمی‌برند. هشدار می‌دهند که مبدا زیادخواهی کنید! مبدا شعارهای حداکثری جلو بگذارید و مخالفان روحانی را تحریک کنید و راه تغییرات قطره چکانی را به روی جامعه ببندید. بخشی از اینان حتی لحن‌شان را نسبت به خامنه‌ای که تا دیروز او را دیکتاتور مطلق العنان و مسئول جنایات رژیم می‌خواندند عوض کرده‌اند و قبول نتیجه «رای ملت» از سوی او را می‌ستایند. بگذارید حرف‌ها و اعمال امروز اینان در تاریخ ثبت شود تا ببینیم در فردای تحولات جامعه که چهره و ماهیت ضد مردمی کل طبقه حاکم و نقشه‌های شومش بر همگان آشکارتر شد چه حرفی برای گفتن دارند.

با وجود این، طبق آمار خود جمهوری اسلامی نزدیک به ۳۰ درصد واجدان شرایط شرکت در انتخابات این بار به این بازی عوام‌فریبانه گردن نگذاشتند و رای ندادند. درصد تحریم‌کنندگان انتخابات در کلان شهر تهران مرکز قدرت سیاسی به ۵۰ درصد می‌رسید. این یک نیروی اجتماعی عظیم است که هر چند امروز زیر فشار «جشن توهم و استیصال» قرار دارد اما کاری که در شرایط پراکندگی و عدم تشکل و بی‌برنامگی از دستش بر می‌آید را انجام داد و حاضر نشد با رای به حسن روحانی مسئولیت بلاها و رنج‌های دیگری را که بعد از این تحت ریاست جمهوری او بر سر مردم خواهد آمد به عهده بگیرد. این نیروی اجتماعی، این گرایش اعتراضی را باید دریافت. آن تضادها و بحران‌هایی که نظام جمهوری اسلامی را به استیصال کشانده همچنان باقی است. نه فقط ریشه‌های اعتراض و مقاومت و مبارزه سیاسی و اجتماعی باقی است که می‌تواند فرصت‌ها و امکانات بیشتری نیز برای تدارک و سازماندهی و گسترش مبارزه انقلابی در همین مقطع تاریخی پدیدار شود. ■

اقتصاد



وعده‌های ویرانگران

مشکلات کمرشکن اقتصادی و معیشتی بود که روز ۲۴ خرداد ۹۲ بسیاری را به پای صندوق‌های رای کشاند. مردم در پشت هر حرف نامزدهای انتخابات به دنبال نشانه‌ای از یک برنامه و تصمیم اقتصادی می‌گشتند که از شدت گرانی و تورم و فقر بکاهد. کارگران و زحمتکشانی که یا بیکار شده و یا ماه‌ها بی‌دستمزد مانده بودند می‌خواستند حرف از اشتغال و رونق اقتصادی و فعال شدن کسب و کار بشنوند. مزدبگیرانی که می‌دیدند نرخ تورم فرسنگ‌ها از نرخ افزایش دستمزدها جلو زده دنبال کسی می‌گشتند که حرفی از دستمزد بزند.

حالا حسن روحانی انتخاب شده است با همان چند شعار و وعده مبهم اقتصادی: «برگرداندن آرامش به محیط کسب و کار»، «سپردن امور اقتصادی به مردم» و «تلاش برای اجرای قانون برای هماهنگ کردن دستمزد و نرخ تورم». معنی این وعده‌ها چیست؟ در زمینه اقتصاد، کابینه روحانی چه می‌خواهد بکند و چه می‌تواند بکند؟ برای پاسخ، به حرف‌های روحانی در اولین نشست خبری‌اش (۲۷ خرداد ۹۲) رجوع می‌کنیم. این حرف‌ها چند محور داشت: یکم، طی هشت سال گذشته کارهای نادرست زیادی انجام شده و مشکلاتی به وجود آمده که برای رفع‌شان باید «به تدریج و گام به گام» و بر حسب اولویت‌ها «جلو رفت. دوم، کلید حل مشکلات «تعامل با قدرت‌های جهانی و اعتمادسازی متقابل» است و باید به نحوی انجام شود که تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران از آنچه هست بیشتر نشود، رفته رفته کاهش یابد تا کاملا بر طرف شود. پیام دولت جدید به آمریکا و اروپا اینست که «در دنیای امروز حتی غرب با معضلات اقتصادی مواجه است... تحریم به ضرر خود غرب است». سوم، سیاست دولت «بهبود محیط کسب و کار» است تا سرمایه‌گذاران خصوصی امیدوارانه به فعالیت بپردازند و بخش‌های راکد انگیزه و تحرک پیدا کنند. چهارم، برای چاره‌جویی و برنامه ریزی در زمینه اقتصاد به یک تیم کارآمد و متخصص صرف‌نظر از گرایش‌های جناحی افراد اتکاء شود. پنجم، در زمینه معیشت مردم و درآمد اکثریت جامعه (به طور مشخص در مورد طرح هدفمندی یارانه‌ها و حداقل دستمزد

تعیین شده برای سال ۹۲) کابینه با مجلس و همین‌طور با برنامه ریزان دولت احمدی‌نژاد وارد بحث و تبادل نظر می‌شوند تا ببینند چکار می‌شود کرد! روحانی در این نشست خبری آشکارا تلاش کرد قول مشخص اقتصادی به هیچ بخشی از جامعه ندهد. تنها جایی که با استفاده از شیوه پوپولیستی احمدی‌نژاد وعده نزدیکی را مطرح کرد در مورد ایام ماه رمضان بود و اینکه «انشاءالله سعی می‌کنیم مردم امسال با مشکلاتی که همیشه پیش می‌آید (بخوانید جهش قیمت مواد غذایی) روبرو نشوند».

حسن روحانی و تیمی که امروز در راس دستگاه اجرایی جمهوری اسلامی نشسته، یک جریان ناشناخته و امتحان پس نداده نیست. این‌ها اساسا همان‌ها هستند که اقتصاد دوران سازندگی بعد از جنگ ایران و عراق را سازمان دادند. در دوران سازندگی رفسنجانی قرار بود گام به گام برنامه‌ها و دستورهای عمومی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای اقتصادهای تحت سلطه و بحران زده به عمل در آید. آن روزها دامنه تحریم اقتصادی و فشار سیاسی بر جمهوری اسلامی با وضع کنونی قابل مقایسه نبود. غرب رابطه نسبتا خوب و کم تنش با دولت رفسنجانی به قول خودشان «معتدل و عمل‌گرا» برقرار کرده بودند. این دولت قرار بود سیاست نئولیبرالی خصوصی‌سازی را در پیش بگیرد و از وزن اقتصاد دولتی کم کند. قرار بود یارانه‌ها را به تدریج حذف کند، دست سرمایه‌داران بخش خصوصی را در استثمار گسترده نیروی کار باز بگذارد، بازارهای کشور را به روی واردات کالاهای مصرفی از غرب و شرق باز کند و در حد امکان قشر با ثبات مصرف‌گرا و میانه‌حالی را شکل بدهد که از وضع موجود راضی باشد و دیواره محافظی برای حکومت شود. پیشبرد همه این کارها در دوره هشت ساله کابینه رفسنجانی با تضادها و موانع گوناگون داخلی و خارجی روبرو شد و در زمینه‌های مختلف ناتمام ماند. البته تا همان اندازه که پیش رفت نتایج اجتماعی و طبقاتی آشکاری بر جای گذاشت. مهم‌ترین افزایش شدید شکاف طبقاتی، انباشت ثروت در دست اقلیت نوکیسه و مقامات بالای دستگاه بوروکراتیک مذهبی نظامی، تشدید بهره‌کنشی از نیروی کار و

اقدامات سرکوبگرانه آشکار برای تحمیل بی‌حقوقی بر کارگران بود. رشد پیوسته تورم و گرانی (بعد از هشت سال اقتصاد جنگی) یکی دیگر از ره‌آوردهای بارز دوران سازندگی بود.

بعد از پایان آن دوران و به سر کار آمدن کابینه خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی (که پیروزی‌شان در انتخابات ۷۶ را مدیون حمایت موثر رفسنجانی بودند) سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی دولت قبل اساسا دنبال شد. تیم اقتصادی خاتمی همان چارچوب دستورات نهادهای نظام جهانی سرمایه‌داری را دنبال کرد؛ با همان افت و خیزها و موانع و تغییر ضربه‌بندی که در دوران رفسنجانی هم شاهدش بودیم. دولت خاتمی محرومیت طبقه کارگر را در واحدهای بزرگ و کوچک تثبیت کرد؛ در خاتون آباد به روی کارگران حق طلب آتش گشود؛ با کج‌دار و مریزی سیاسی و توهم پراکنی در میان روشنفکران رفرمیست و قشر میانه‌حال شهری سوپاپ اطمینانی برای دیگ انفجاری جامعه ساخت.

بعد از رفتن خاتمی، جمهوری اسلامی در اجرای فرمان سرمایه و سود قاطعانه‌تر عمل کرد. این بار احمدی‌نژاد را آوردند با شعارهای پوپولیستی و حمایت از تهیدستان که اینجا و آنجا پول پخش کرد و صدقه داد. تصمیمات اقتصادی و سیاسی جنجالی گرفت و گرد و خاک به پا کرد تا چپاول و فساد دولتی و رشوه خواری مقامات و نهادهای نظامی امنیتی روحانی در پرده بماند. دروغ گفت و آمار ساخت و وعده داد تا بتواند سیاست حذف یارانه‌ها (در واقع حذف قسمت بزرگی از دستمزد کارگران و زحمتکشان و قشرهای میانی حقوق بگیر) را بدون دردسر و مقاومت جدی اجرایی کند. در دوران احمدی‌نژاد اقتصاد نفت‌محور ایران که کشاورزی‌اش از مدت‌ها پیش به علت واردات بی رقیب محصولات غذایی زیر فشار قرار داشت، راکد و ساکن شد. چرخ‌های صنعت نفت و گاز کند شد. صنایع مصرفی که به نهاده‌ها و فن‌آوری خارجی وابسته بود زیر بار بحران جهانی سرمایه و فشار تحریم‌های بین‌المللی از نفس افتاد. درآمدهای کلان نفتی خرج دور زدن

ادامه در صفحه بعد

« برای ساختن اقتصادی که در خدمت به اهداف درازمدت و بهبود شرایط فوری زندگی مردم باشد در گام اول باید همه سرمایه‌های بزرگ انحصاری دولتی و خصوصی در صنعت و کشاورزی و تجارت و بانکداری مصادره شود و به مالکیت و کنترل دولت انتقالی درآید. همه قراردادهای اسارتبار با امپریالیست‌ها و نهادهای اقتصادی بین‌المللی و تعهدات مالی طبقه حاکمه سرمایه‌دار به کشورهای خارجی ملغی شود. برای انجام تحول سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در مناطق روستایی، نظام مالکیت ارضی باید دگرگون شود. کشاورزان فقیر و کم زمین صاحب زمین شوند. اقتصاد کشاورزی به شیوه‌های گوناگون تعاونی و دولتی و مختلط سازماندهی شود.

اقتصاد و وعده‌ها...

تحریم‌ها شد، دستگاه بوروکراتیک نظامی و مزدوران سرکوبگر را پرور کرد، در بین سرداران و مراجع و باندهای مافیایی ریخت و پاش و حیف و میل شد. تشکل‌های مستقل سندیکایی و فعالان جنبش کارگری مورد پیگرد و سرکوب سیستماتیک قرار گرفتند تا راه مقاومت و اعتراض در برابر هجوم وحشیانه سرمایه به نیروی کار گرفته شود.

حالا دوباره هسته مرکزی دولت سازندگی با حامیان و همدستان قدیم و جدیدش کابینه را تشکیل خواهند داد. این تغییر سیاسی نه جهت گیری پایه‌ای اقتصاد کشور را عوض خواهد کرد و نه فرمان‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای جمهوری اسلامی و سودای عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی را زیر سوال خواهد برد. نکته‌ای که این روزها یکی از آخوندهای حکومتی بر منبر گوشزد کرد بیان واقعیت است: «کابینه تغییر کرده است نه نظام!» یکی از مشاوران اقتصادی اتحادیه اروپا به نام مهرداد عمادی در اولین واکنشی که به پیروزی حسن روحانی نشان داد دوباره رئیس همان دستورات را به شکل رهنمود به دولت آینده ارائه داد و دوباره مسئله «کوچک کردن دولت و هزینه‌های دولتی» و «اتکاء به سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی به ویژه در بخش

« در اقتصاد تک پایه و وابسته ایران، صنعت نفت جایگاهی حیاتی دارد. اقتصاد نفتی یک مبادله کالائی ساده و پا یا پای نیست، بلکه یک رابطه تولیدی با سرمایه‌داری بین‌المللی است که کل اقتصاد را تحت تاثیر قرار داده و موجب رشد و بازتولید یک اقتصاد معوج، عقب مانده و وابسته می‌شود. رها شدن از شر اقتصاد نفتی و جایگزین کردن یک اقتصاد متنوع، گامی اساسی است که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب باید برداشته شود. همزمان، تلاش‌هایی برای استفاده از سایر منابع انرژی (آبی، بادی، خورشیدی، تغییر و تبدیل و بهینه سازی مواد مصرف شده و باقیمانده) و تحقیق و برنامه ریزی در این زمینه به عمل خواهد آمد. دگرگون کردن مناسباتی که امروز اقتصاد کشور با بازار جهانی نفت دارد، یک شاخص مهم در قطع مناسبات سلطه امپریالیستی بر جامعه است که وابستگی نیازهای اساسی مردم به صدور سرمایه‌های خارجی و به نوسانات قیمت نفت در بازار بین‌المللی را از بین می‌برد.

صنعت» را جلو گذاشت. (مصاحبه با رادیو فردا ۲۵ خرداد ۹۲) واضح است که با توجه به نقش و «مزیت نسبی» ایران در شمای اقتصاد جهانی به عنوان یک منبع تامین انرژی نفتی و گازی، این حرف عمادی در درجه اول به معنی ضرورت آماده‌سازی شرایط برای بازگشت شرکت‌های بزرگ اروپا و آمریکا به حوزه‌های نفت و گاز ایران است. غرب خوب می‌داند که جمهوری اسلامی به علت تنگنای اقتصادی و نیز تشدید رقابتش با عراق و عربستان و سایر کشورهای نفتی منطقه حاضر است امتیازات زیادی برای رفع تحریم‌ها و دستیابی به بازارهای جهانی و استفاده از فن‌آوری پیشرفته در نفت و گاز بدهد و تشکیل کابینه جدید می‌تواند فرصت مناسبی برای محکم کردن حلقه‌های سلطه و وابستگی امپریالیستی ایجاد کند.

در ایران نیز کارشناسان اقتصادی حامی روحانی نگرانی‌های خاص خود را دارند. این‌ها که نتولیرالیسم

« در جامعه سوسیالیستی بخش کشاورزی تابع و قربانی بخش صنعتی نخواهد بود. مناطق شهری و مرکزی، مناطق روستائی و دور از مرکز را غارت نخواهند کرد. کشاورزی پایه اقتصاد قرار می‌گیرد و صنعت بعنوان عامل رهبری کننده در خدمت به کشاورزی گسترش و تکامل پیدا می‌کند. آن شکل‌هایی از صنعت و فن‌آوری مورد استفاده قرار می‌گیرد که بتواند ظرفیت‌های موجود در مناطق روستائی را به حداکثر مورد استفاده قرار دهد و تفاوت میان شهر و روستا را کاهش دهد. همزمان با برخورد خلاق به علم و قرار دادن آن در دست طبقات زحمتکش، راه تکامل فن‌آوری‌های پیشرفته و مدرنیزه کردن اقتصاد کشور گشوده می‌شود. الگوی رایج برای توسعه صنعت و شهرسازی کنار گذاشته می‌شود. از تمرکز صنعت در اطراف شهرهای بزرگ کاسته می‌شود، رشد شهرها کنترل می‌شود و به شهرهای کوچک و متوسط امکانات بیشتری اختصاص می‌یابد.

سرمایه‌داری را با همه وحشیگری و بیرانگیز ستایش و ترویج می‌کنند، از یک طرف به روحانی و شریکان سیاسی‌اش هشدار می‌دهند که در جامعه انتظار بی جا دامن نزنید و از طرف دیگر به مردم نهیب می‌زنند که زیاده خواهی نکنید. به مردم می‌گویند که امید بازگشت سطح معیشت حتی به چند ماه پیش را هم «فعلاً» نداشته باشید؛ آرام و سر به راه بمانید تا نظام بتواند با خیال راحت با آمریکا و غرب به مصالحه سیاسی برسد؛ تا سرمایه‌های بزرگ امپریالیستی و پیمانکاران بزرگ داخلی دوباره در صنایع محوری کشور مشخصاً نفت و گاز و نیز در بخش خودروسازی فعال شوند؛ تا سرمایه‌های جانبی و کوچک‌تر هم جانی تازه بگیرند و ارزش ربال از آنچه هست پایین‌تر نرود؛ تا بعدش ببینیم چه می‌شود. در بحث این کارشناسان، هیچ راه حل و تغییر جدی و سریع در وضع معیشت مردم و اشتغال جوانان وجود ندارد. صحبتی از حق و حقوق کارگران و زحمتکشان و امکانات و ابزاری که توان مقاومت و حق‌طلبی در برابر استثمار لجام گسیخته و شدت کار به آنان بدهد هم در میان نیست.

« اقتصاد برنامه ریزی شده، خودکفا، موزون و منسجم سوسیالیستی یک اقتصاد سودمحور نیست. در این اقتصاد به مبارزه بر سر بازار داخلی بین سرمایه‌داران ملی میدان داده نمی‌شود. با سیاست‌هایی که به جای رفع نابرابری بین مناطق ملی، آن را تشدید می‌کند مبارزه می‌شود.

مشکلی هم با سیاست حذف یارانه‌ها و بی دفاع گذاشتن توده‌های تهیدست در برابر فقر و گرسنگی و بیکاری ندارند. و فراموش نکنیم که بخشی از این توده‌ها، بیش از یک میلیون و نیم زحمتکش مهاجر افغانی هستند که هدفمند کردن یارانه‌ها پیشاپیش امان‌شان را بریده است. کارشناسان اقتصادی طبقه حاکمه پشتیبانی ارزش برای این تولیدکنندگان ارزش در بخش‌های خدماتی، کشاورزی و به ویژه صنعت ساخت و ساز قائل نیستند؛ هیچ حرفی از وضعیت مهاجران افغانی به زبان نمی‌آورند و هیچ برنامه‌ای برای آنان ندارند (مگر ادامه همان سیاست سرکوب و اخراج و تکه کردن پیاپی آنان).

پیام این کارشناسان به اکثریت جامعه اینست که باید دندان روی جگر بگذارید و تحمل کنید. به نوشته سعید لیلز که یکی از همین‌ها است «هر اقدامی در این حوزه بدون ریاضت همگانی همه بخش‌ها به نتیجه مثبت نمی‌انجامد... هر دولتی که در ایران روی کار آید، صرف نظر از وابستگی جناحی باید یک دوره ریاضت را به کشور تحمیل کند... هر حرکتی... مستلزم فداکاری و ریاضت است و بدون این‌ها نمی‌توان در جهت بهبود شرایط گام برداشت.» (نیاز به دو سال زمان روزنامه شرق، صفحه اقتصاد ۲۷ خرداد ۹۲) وقتی که چهره سرشناس اقتصادی جبهه مشارکت در یک مقاله نیم ستونی روزنامه سه بار از واژه ترسناک و حساسیت برانگیز «ریاضت» استفاده می‌کند روشن است که خیال دارند چه آشی برای مردم بپزند. این جمله «تخصصی» که از زبان حسن روحانی در اولین نشست خبری‌اش شنیده شد هم به حد کافی گویاست: «سرمایه از یک طرف، بهره‌وری از طرف دیگر.» معنایش اینست که از یک طرف باید سرمایه‌گذاران را تشویق کرد و امکانات و امتیازات در اختیارشان قرار داد که در زمینه‌های مختلف به سرمایه‌گذاری بپردازند و از طرف دیگر باید شرایط «بهره‌وری» یعنی کسب حداکثر سود

از اخلاق بگوئیم

یک گفت‌وگوی شنیدنی

در آخرین شب تبلیغات انتخاباتی میدان‌های بزرگ شهر شاهد حضور طرفداران کاندیداهای مختلف بود. هواداران حسن روحانی عموماً دختران و پسرانی بودند که برخی‌شان در مبارزات خیابانی سال ۸۸ شرکت داشتند. دختری با هِد بند که نام حسن روحانی بر آن حک شده بود در گوشه‌ای از میدان عکس‌های روحانی را پخش می‌کرد. پسری وارد گفت‌وگو و نقد او شد. پسر به تجربه چندین انتخابات در جمهوری اسلامی اشاره می‌کرد و نتیجه می‌گرفت که انتخابات و شرکت در آن دردی از جامعه درمان نمی‌کند و این نوع فعالیت‌ها بی‌ثمر است و باید به فکر چاره‌ای اساسی بود. دختر این را نفی میکرد و نظریه بد و بدتر را پیش می‌کشید. او می‌گفت هر چه باشد روحانی با اخلاق است، از آزادی سخن گفته است، حتی حق اقلیت‌های دینی را به رسمیت شناخته و این‌ها نشانه با اخلاق بودن است. پسر افشارگری‌های خوبی از روحانی می‌کرد. می‌گفت اگر کسی به دنبال آزادی است باید ماهیت این کاندیداها را بهتر بشناسد. می‌گفت چطور ممکن است فردی (حسن روحانی) که افشارش اینست که برای نخستین بار فکر امام نامیدن خمینی را در زمستان ۵۶ به میان مردم برده، و یا خود را سرسپرده کامل خامنه‌ای می‌داند می‌تواند مدافع آزادی باشد؟ چطور کسی که در تبلیغاتش به روی حکومت دینی و احیای اخلاق اسلامی تاکید داشته می‌تواند مجری عدالت و آزادی باشد؟ می‌گفت حسن روحانی وقتی از اخلاقیات حرف می‌زند منظورش بی ادبی و با ادبی نیست بلکه منظورش اخلاقیات دینی و محکم کردن آنست. می‌گفت اخلاق یک سلسله افکار و روابط و عملکردها ست که کارنامه جمهوری اسلامی در این مورد بسیار زنده است. پسر تلاش می‌کرد دختر را قانع کند که مسئله این کاندید و آن کاندید و شعارهایشان بر سر آزادی و اخلاق نیست بلکه مسئله کلیت این نظام است و این کاندیداها نگرهبان ارزش‌های زشت آن هستند. دختر متزلزل شده بود اما از تک و تا نمی‌افتاد و روی نظریه «بد و بدتر» پافشاری می‌کرد. این گفت‌وگوی خیابانی با جمع شدن عده‌ای از مردم و نتیجتاً پیدا شدن سر و کله امنیتی‌ها بریده شد و به پایان رسید.

هشت کاندیدای این دوره از انتخابات وجوه اشتراک بسیاری داشتند. اما از نظر ایدئولوژیک دو وجه مشترکشان بارزتر بود. اولی، اعلام بندگی به خامنه‌ای و دومی، دین‌گرایی‌شان. آن‌ها مشکلات جامعه را به

انجام همه این تحولات اقتصادی قبل از هر چیز در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی و نابودی مناسبات طبقاتی و اجتماعی استثمارگرانه و ستمکارانه کنونی است.

و تحمل دعوت کنند. باز هم کسانی خواهند بود که آمار و ارقام و عکس در برابر چشم مردم بگیرند و بگویند «ببینید سه ماه است که قیمت دلار ثابت مانده، درآمدهای نفتی کشور از پارسال بیشتر شده، و رئیس‌جمهورمان را در سازمان ملل و اتحادیه اروپا تحویل می‌گیرند».

اما این فقط گوشه‌ای از صحنه پر تضاد و رنگارنگ جامعه است. در گوشه‌ای دیگر، ما کمونیست‌های انقلابی هم هستیم که خستگی‌ناپذیر این حقیقت اساسی را تبلیغ و ترویج می‌کنیم که تا نظام سرمایه‌داری حاکم است و تا وقتی که این طبقه استثمارگر و ستمکار بر سر کار است، اقتصاد کشور به مسیری که منافع اساسی کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردم را تامین کند نخواهد افتاد. بیکاری و فقر و فلاکت، تبعیض و شکاف طبقاتی و بی‌عدالتی، بهره‌کشی اقلیت سرمایه‌دار از اکثریت جامعه برقرار خواهد ماند و دائماً به شکل‌های مختلف و تحت کابینه‌ها و یا رژیم‌های ضدمردمی مختلف بازتولید خواهد شد. تا وقتی جامعه ما زیر سلطه و نفوذ اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری جهانی قرار دارد و حلقه‌های وابستگی به شکل اقتصاد تک محوری حول نفت و گاز بر گردن اقتصاد کشور است با هر تکان و تنش و بحران در اقتصاد جهانی سرنوشت ده‌ها میلیون نفر در اینجا نیز دستخوش تلاطم خواهد شد، با هر تحریم و فشاری از سوی قدرت‌های امپریالیستی میبشت و بهداشت و آموزش مردم به خطر خواهد افتاد.

تنها راه واقعی و ممکن، آزاد کردن اقتصاد و روابط میان انسان‌ها از منطق کسب سود و افزودن بر سرمایه، و مبارزه و نقد ایدئولوژی‌های خودخواهانه و فردگرایانه و برتری جویانه‌ای است که مرتباً مردم را از هم دور می‌کند و به مثابه رقیب در مسابقه بقاء و سلطه در برابر هم قرار می‌دهد و به جان هم می‌اندازد. راه واقعی و ممکن هیچ نیست مگر سازمان‌دهی و مشارکت آگاهانه در یک انقلاب اجتماعی؛ یک انقلاب کمونیستی. ■

حمید محمص

الگوی توسعه جامعه آینده با توجه به مسئله حفظ محیط زیست تنظیم می‌شود. این مسئله در تعیین محل استقرار صنایع، نوع مصالح و فن‌آوری‌های مورد استفاده و نوع حمل و نقل مد نظر قرار خواهد گرفت تا آسیب پذیری اهالی و کل محیط زیست به حداقل برسد. از تخریب و اتلاف منابع طبیعی و محیط زیستی نظیر جنگل‌ها و رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و هوا جلوگیری خواهد شد و برای احیای آن‌ها تلاش خواهد شد.

را برای‌شان فراهم کرد تا رغبت این کار را داشته باشند و به صرفشان باشد که ریسک سرمایه‌گذاری در ایران را قبول کنند. کسب حداکثر سود در درجه اول با عرضه هر چه ارزان‌تر نیروی کار، با ارائه نیروی کاری مطیع و بی‌حق و حقوق، بدون قید و بندهای قانونی که دست و پای سرمایه‌دار را در تشدید استثمار و بالا بردن شدت و زمان کار ببندد، بدون مزاحمت تشکلهایی که مقاومت موثر کارگری را سازمان دهد، و زیر سایه انضباط پادگانی و اخراج کارگر معترض و یا «تنبیل و از کار افتاده» محقق می‌شود.

این که امروز گروه بزرگی از مردم به کابینه روحانی و هدایت‌گری رفسنجانی و همراهی ضمنی خامنه‌ای با روندی که تازه آغاز شده امید بسته‌اند نشانه استیصال در برابر وضع موجود است. این همان انتخاب از بین «بد و بدتر» است که بسیاری آن را به مثابه مکانیسمی برای بقاء در برابر فشارهای سنگین اقتصادی و سیاسی و فرهنگی پذیرفته‌اند. طنز تلخ اینست که این بار آن‌ها را زیر شعار ضرورت تعامل بین «بد و بدتر» بسیج کرده‌اند! اما همان طور که تجربه‌های دور و نزدیک در ایران و سایر کشورها نشان می‌دهد این امید پایدار نمی‌ماند. شکم گرسنه با وعده سیر نمی‌شود. یکی دو کشمکش بین‌المللی، یکی دو تلاطم و خیز در قیمت نفت، یکی دو تلاطم در بازار ارز و تاثیراتش بر صعود قیمت کالاهای اساسی، دوباره این فکر را در جامعه جاری می‌کند که این بار هم درست نشد! باز هم فریب خوردیم! در این میان باز هم کسانی خواهند بود که آنقدر دستشان به دهانشان می‌رسد، و آنقدر از انقلاب و زیر و رو شدن اوضاع وحشت دارند که به وضع موجود رضایت دهند و گرسنگان را به صبر و تعامل

خاطر زاویه گرفتن دولتمردان با رهبر و دور افتادن از اخلاق دینی تحلیل می‌کردند و به طور مشتمز کننده‌ای در رقابت بر سر این بودند که چه کسی با اخلاق‌تر است و اسلام واقعی را می‌تواند پیاده کند و در نتیجه کاندیدای اصلاح است.

اخلاقیات دینی، اخلاقیات کمونیستی

آیا این سخن نادرست بود که روحانی (مانند هر عنصر دیگری از یک طبقه اجتماعی) با اخلاق است؟ خیر. آیا این پاسخ نادرست بود که اخلاق یک سلسله افکار و روابط و عملکردهاست که کارنامه جمهوری اسلامی در این مورد بسیار زنده است؟ خیر. اما سوال اصلی اینست که اخلاق چیست و آیا مثل هر مفهوم و عملکرد دیگری در جامعه طبقاتی مهر و نشانی تعریف شده و پراتیک شده بر آن خورده است یا نه؟ دین به این سوال این طور پاسخ می‌دهد که خداوند اخلاق انسان را طراحی کرده و از لحظه آفرینش این را در ذات او تعبیه کرده است. این پاسخی دروغین است و فقط توجیهی است کارآمد در خدمت نیاز نظام‌های ستم و استثمار. عوامفریبی است برای اعمال ستم‌های شنیع بر اکثریت مردم جهان و به بردگی کشاندن آنان در خدمت نظام سود و سرمایه و ادامه دار کردن نظم طبقاتی. هیچ چیز، از جمله اخلاق در ذات انسان جاسازی نشده است. ماتریالیسم تاریخی به ما می‌آموزد که اخلاقیات مانند هر پدیده‌های دیگر مقوله‌ای ابدی و ازلی نبوده و در دوره‌های مختلف تاریخ اجتماعی بشر بر اساس این که چه نظام تولیدی‌ای غلبه داشته و بر اساس آن چه روابط و ایده‌ها و افکاری شکل گرفته، اخلاقیات جامعه نیز دستخوش تغییر شده است. در دوره‌هایی از تاریخ بشر پدیده مالکیت خصوصی و بهره‌کشی فرد از فرد وجود نداشت و انسان‌ها در نوعی از تعاون با یکدیگر به رفع نیازهای مادی خویش مشغول بودند. زنان موقعیت و نقش فرودست نداشتند، مورد احترام جامعه بودند و برده مردان نبودند. این وضعیت با شکل‌گیری جامعه طبقاتی دگرگون شد و منطبق بر مناسبات تولیدی استثمارگرانه، افکار و اخلاقیات دیگری به ظهور رسید. استثمار و ستم طبقاتی جایگزین تعاون جمعی شد. زنان برده مردان شدند و نگاه جامعه این شد که زنان فقط به درد تولید بچه و رفع نیازهای جنسی مردان می‌خورند. این رویکرد بیان اخلاقیاتی معین بود که مهر نظام طبقاتی بر خود داشت. در جوامع واقعا سوسیالیستی قرن بیستم بسیاری از مردم

ادامه در صفحه بعد

به خدا اعتقاد نداشتند و باورهای دینی را نشانهٔ جهل می‌دانستند و تحت یک دولت انقلابی بی‌خدا زندگی می‌کردند. برعکس موعظه‌های دینی که «انسان بدون خدا نمی‌تواند خوب باشد»، این انسان‌ها مانند میلیون‌ها انسان بی‌خدای دیگر در جهان کنونی برای خوب بودن نیازی به خدا و پیغمبر نداشتند. حاکمیت سوسیالیسم انقلابی، و مبارزه در حیطه‌های مختلف فکری و فرهنگی و به طور کلی اجتماعی، نوع دیگری از اخلاقیات را در جامعه شکل داده و ضربات مهمی بر اخلاقیات ضد زن، خودخواهانه، فردگرایانه، به هر قیمت خود را بالا کشیدن و... وارد کرده بود. انسان‌ها بدون حضور خدا از هر موقعی خوب‌تر بودند.

به تجربه‌های نزدیک‌تر نگاه کنیم. مردم هنگام مبارزه علیه دشمن مشترک، «به ناگهان» اخلاق‌شان عوض می‌شود. خودخواهی‌ها کنار می‌رود، برای یاری رساندن به هم خطر می‌کنند. مردان وقتی که زنان را دوشادوش هم در مبارزه می‌بینند رفتارهای ضد زن‌شان کم‌رنگ می‌شود، متحد می‌شوند. ظهور رفتار و اخلاقی متفاوت از آن چه در شرایط دیگر دیده‌ایم هر قدر هم که عمق نیافته باشد نشانگر این واقعیت است که چطور اخلاقیات حتی در شرایطی کوتاه و موقتی می‌تواند تغییر کند.

اخلاق مقوله‌ای فراطبیعی نیست. صحبت کردن از اخلاق بدون روشن کردن محتوای آن عبارت‌پردازی پوچ است. دین اسلام چند همسری را سنت محمد می‌داند و مسلمانان مایه‌دار این سنت را متبرک دانسته، نشانهٔ با اخلاق بودن محمد می‌دانند که برای حمایت از زنان این قانون را آورده و خودشان این سنت را ادامه می‌دهند. دین اسلام زنان را غنیمت جنگی می‌داند و به مثابهٔ یک کالا به آنان برخورد می‌کند و اخلاقیات‌اش به آن اجازه می‌دهد که به این «کالا» هر طور که دوست دارد برخورد کند و اگر تمکین نکرد، بزند، بکشد، تجاوز کند و... این آموزه‌های اخلاقی بارها در کتب دینی (تورات، انجیل، قرآن) تاکید شده است. اخلاق دینی بدن زن را کنترل می‌کند و سقط جنین را گناه کبیره می‌داند. نوع اسلامی این اخلاقیات علاوه بر این‌ها به منظور تحکیم ارزش‌های عقب‌مانده‌اش ده‌ها حدیث و روایت برای نوع پوشش زنان و تحمیل حجاب یکدک می‌کشد و نیمی از جامعه را در خفت و سرکوب مداوم نگه می‌دارد.

اخلاق کمونیستی همهٔ این‌ها را نشانهٔ استثمار، ستم پدرسالارانه، وجود مناسبات و افکار پس مانده و ارتجاعی می‌داند که نقشی کلیدی در حفظ نظام طبقاتی دارد.

بر مبنای دیدگاه کمونیستی مبارزه برای رهایی زنان از هر شکل از ستم و استثمار، تحقیر و فرودستی، خشونت دولتی و خانوادگی، ستمگری پورنوگرافیک و ستمگری قرآنی یا مربوط به هر دین دیگر را، بخشی لاینفک از مبارزه برای از میان بردن نظام سلطه طبقاتی است که بدون رفع آن‌ها دست یابی به جامعهٔ کمونیستی ممکن نخواهد بود. این جنبه‌ای تعیین کننده از اخلاق کمونیستی است.

اخلاق دینی پاره کردن انسان‌ها به دست یکدیگر را نه تنها محکوم نمی‌کند بلکه عین صواب می‌داند. ستمگری ملی و مذهبی، تفرقه افکنی میان مردمی که عقاید متفاوت دارند از شاخصه‌های مهم اخلاق دینی است. این اخلاقیات انسان‌ها را به جان هم می‌اندازد، فرمان جهاد علیه «هر که با من نیست» می‌دهد. اخلاق دینی به طرفدارانش اجازه می‌دهد بر سر مردم جهان بمب بریزند و هنگام کشتار مردم دست به آسمان برند و صلیب بر سینه بکشند و خدا را شکر کنند. نتیجهٔ این اخلاق نابودی بسیاری از زندگی‌هاست و ایجاد محیط و جامعه‌ای هولناک با انسان‌هایی که باید مطیع یک عقیده خاص، یک مذهب خاص و یک ملت خاص و «برگزیده» باشند والا خون‌شان حلال است. همان چیزی که سی و اندی سال است که در ایران مشاهده می‌کنیم. در این جا باید مسلمان باشی، شیعه مذهب باشی، فارس باشی، وگرنه شامل درجه‌بندی‌ها می‌شوی و بر حسب حال و هوای سیاسی جامعه مشمول دستگیری، اعدام، و بمباران شهرهای مناطق غیرفارس و قتل‌عام‌ها خواهی شد.

اخلاق کمونیستی علیه ستمگری ملی و هر شکل از تبعیض مبارزه می‌کند، انسان‌ها را بر اساس جنسیت و ملت و مذهب درجه‌بندی نمی‌کند. اصول کمونیستی نه تنها وجود عقاید گوناگون را بد نمی‌داند بلکه آن را مثبت می‌داند که انسان‌ها در یک نظام انقلابی با عقاید گوناگون و کنش با یکدیگر جامعه را پویا و شکوفا می‌کنند، تضارب آرای‌شان کمک به کشف حقیقت می‌کند و راه را برای تکامل جامعه در مسیری انقلابی هموارتر می‌سازد.

بر خلاف اخلاق کمونیستی که صداقت، حقیقت‌جویی و صراحت را اصلی انقلابی و شایسته بشر مترقی می‌داند و آن را تبلیغ می‌کند، اخلاق دینی مروج دورویی، دروغ، تزویر و ریا است. اصل تقیه در دین اسلام تمام این صفات را در خود جمع کرده است. آیت‌الله‌های سرمایه‌دار و عوامل فریبکارشان با استناد به قرآن که خدا را «بهترین مکر کنندگان» (سوره آل عمران) می‌داند این صفت را پسندیده‌ترین خصوصیت می‌دانند. علمای اخلاق اسلامی به صراحت از این صحبت

می‌کنند که نیرنگ، آسیب رساندن به دیگری وقتی انتظارش را ندارد (یعنی در واقع خنجر از پشت زدن) خصلتی شایسته و خداگونه است. تازه به این هم کفایت نمی‌کنند و طبق آیات قرآنی می‌گویند گناه کسی که فکر کند می‌تواند از نیرنگ خدا در امان باشد، بعد از کفر دومین گناه کبیره است! بر این اساس نه تنها خود حامل این صفاتند بلکه آن را به انحاء مختلف رواج می‌دهند، جامعه را به انحطاط می‌کشاند و لجن‌زاری به وجود می‌آورند. چرا که تنها در این صورت قادر به ادامه حیات‌اند.

اخلاق کمونیستی اصل را بر آگاهی انسان‌ها، تلاش و مبارزه برای دست یافتن به شناخت علمی از قوانین حاکم بر طبیعت و جامعه و دگرگونی انقلابی جهان و خود انسان می‌گذارد. زیرا بدون انسان‌های آگاه نمی‌توان جامعه‌ای انقلابی و بدون ستم و استثمار را بنا گذاشت. اخلاق دینی، برعکس، اصل را بر جهل و نادانی، خرافه و تعصب می‌گذارد زیرا فقط با وجود انسان‌هایی ناآگاه و خرافه پرست و قدرگرا که ورد زبان‌شان «هر چه قسمت باشد» است می‌توان تداوم نظم ارتجاعی و ستمگر را تضمین کرد. آگاهی و معرفت‌یابی انسان‌ها برای اخلاق دینی به آن اندازه مضر و خطرناک است که پایه‌ای‌ترین و اول‌ترین اصل دین بر نفی و گناه دانستن آن گذاشته شده است. طبق افسانه‌های کتب مقدس آدم و حوا پس از هزاران سال زندگی حیوانی و بدون شعور در باغ عدن (بهشت) از آن جهت از بهشت رانده شدند که «از درخت معرفت» میوه خوردند و چشم‌شان باز شد و مغزشان به کار افتاد و به این ترتیب بزرگترین گناه را مرتکب و دارای خصوصیاتی شدند که فقط می‌توانست از آن خدا باشد. بنابراین هستهٔ اصلی اخلاق دینی گناه دانستن شناخت و آگاهی است.

اخلاق یک سری دستورالعمل‌ها و نصایح «نیکی بکن»، «زنا مکن» و امثالهم نیست. بلکه در پیوست عمیق با ایدئولوژی قرار دارد و خوب و بد بودنش با این محک می‌خورد که آیا به کار رهایی بشر از زندان نظام طبقاتی با تمام جنبه‌های زشت آن (استثمار، پدرسالاری، جهل و...) می‌آید یا بالعکس در خدمت حفظ آنست. نباید دچار ناهمی نسبت به شعارهای بی‌مایه شد. نباید هیچ احترامی برای آن اخلاقیاتی که نام دین و اسلام را یکدک می‌کشد قائل شد. مهم نیست که میلیون‌ها نفر به این مهملات باور دارند. مهم این است که این اخلاقیات مستقیماً ضد منافع همین میلیون‌ها نفر است. رئیس‌جمهور کنونی ایران پیشاپیش با این عیارها محک خورده است. ■

سولماز مرادی

انقلاب علیه سروران ابدی و مقدس

وقتی خبر مرگ نوزادان چینی به علت افزودن ملامین به شیر خشک (برای سود بیشتر) به گوشمان می‌رسد، وقتی از ریزش معدن در چین و زیر آوار ماندن صدها معدنچی که به واسطه عدم تامین اولیه‌ترین امکانات ایمنی جان خود را از دست داده‌اند می‌شنویم، و از کارگران جوان چینی که از شدت کار و اسارتی به ظاهر لایتناهی خود را از پنجره‌های کارخانه به آغوش مرگ پرتاب می‌کنند، و به یاد می‌آوریم که زمانی کارگران چین حاکمان سرنوشت خویش بودند، قلبمان به درد و خونمان به جوش می‌آید.

ولی همین جنایات روزمرهٔ سرمایه‌داری چین برای بسیاری از سخنگویان سرمایه مستمسکی برای طبقه حاکمهٔ چین از طریق حزبی حکومت می‌کند که نام کمونیسم را یکدک می‌کشد ابزار تبلیغی مناسبی به دست اینان می‌دهد. به هر حال وقتی پای حمله به کمونیسم در میان باشد، از نظر بورژوازی و ضدکمونیست‌ها گفتن هیچ دروغی نامشروع نیست.

البته کسانی هم هستند که قبول دارند چین کشوری سرمایه‌داری است، اما برای کشف علل قساوت سرمایه چینی به دنبال ریشه‌های آن در تاریخ اخیر این کشور می‌گردند و سوسیالیسم و به ویژه انقلاب فرهنگی را دلیلی بر «بی‌فرهنگی» و «بی‌اصالتی» این سرمایه می‌دانند. توجیه‌شان این است که انقلاب فرهنگی سنت‌های کهن و فرهنگ قدیم و به همراه آن کل اخلاقیات مردم را مورد حمله قرار داد و نابود کرد و نتیجه‌اش همین شد که امروز می‌بینیم. این که کسانی برای توضیح چرایی‌ها بودن سرمایه‌داران چینی به دنبال عاملی خارج از روابط و نیازها و ارزش‌های نظام سرمایه‌داری می‌گردند نشانگر توهمی عمیق در مورد خود سرمایه‌داری است.

۴۰۰ سال تاریخ حاکمیت سرمایه پر است از خون و آتش و جنگ و اسارت

فعالیت هنری و فرهنگی شدند و زندگی و مبارزات آن‌ها از حاشیه به متن آثار راه یافت. تغییراتی که در زمینه شرکت زنان در زندگی جامعه و رهایی آنان از قید خانواده سنتی و خانه‌داری انجام شد و جهشی که با عهده‌دار شدن پست‌های رهبری توسط زنان در سطوح مختلف جامعه انجام شد بی سابقه بود. این همه، بدون شکستن سنت‌ها و باورهای دیرپا و دست و پا گیر ممکن نمی‌شد.

در سراسر تاریخ بشر هر نظم نوین برای گسست از نظام‌های قدیم با فرهنگ و سنن آن‌ها نیز به جنگ رفته است. سرمایه‌داری در اروپا بسیاری از سنن و قواعد و باورهای نظام فئودالی را زیر سوال برد و گاهی عمیقاً تغییر داد. البته از آن جا که فئودالیسم و سرمایه‌داری هر دو نظام‌هایی طبقاتی‌اند، نیازی به گسست‌های فرهنگی عقیدتی همه جانبه نبود. سرمایه‌داری به خصوص در عصر امپریالیسم به دلیل ماهیتش قادر به همزیستی با بسیاری از تفکرات و شیوه‌های قدیمی‌تر و به کار گرفتن آن‌هاست. اما پرولتاریا که برای انداختن طرحی کاملاً متفاوت مبارزه می‌کند، گسستی عمیق‌تر از ایده‌های کهن را می‌طلبد.

با مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و کودتای بورژوازی در چین (که با دستگیری و گاه اعدام بسیاری از یاران مائو همراه بود) انقلاب فرهنگی به پایان رسید. شکی نیست که در آن ده سال انقلابیون مرتکب اشتباهاتی نیز شدند ولی دستاوردهای انقلابی و بدعت گذاری‌های مردم چین در زمینه تغییر روابط اجتماعی در تاریخ معاصر بشری بی‌سابقه بود. بر خلاف آن چه برخی مخالفین انقلاب فرهنگی مدعی‌اند، بورژوازی چین نه در امتداد «سنت شکنی‌ها» و دستاوردهای انقلاب فرهنگی بلکه علی‌رغم این دستاوردها و در تقابل با آن‌ها به قدرت رسید. با خشونت و به تداوم دستاوردهای این انقلاب را نابود کرد تا بتواند چین را به کشوری سرمایه‌داری و سود محور تبدیل کند. و این مسیری بود که علاوه بر خلع یدها و خصوصی سازی‌ها، باز گرداندن ایده‌های کهن را نیز (از تسلیم به اتوریته تا زن‌ستیزی و ارزش دانستن رقابت و ثروت) به همراه داشت. تلاش‌های پیگیرانه و به ظاهر فوق انسانی نمی‌تواند ایده‌ها و سنت‌های کهنه و دیرپا را در عرض مدت کوتاه ده سال ریشه کن کند، اما برای دستیابی به جهانی نوین هیچ راهی جز تلاش آگاهانه حزب کمونیستی و دولت سوسیالیستی و توده‌های پیشرو و آگاه برای گسست از ایده‌های کهن وجود ندارد. ■

«آتش»

دگرگون کردن روند اقتصاد، برای زیر و رو کردن فرایند تصمیم‌گیری، راهی برای انقلاب در فرهنگ و اندیشه مردم. قبلاً راه‌های دیگری که بیشتر جنبه آموزشی و پداگوژیک داشت از طریق کانال‌های حزبی تجربه شده بود و شکست خورده بود. انقلاب فرهنگی مسیری بود که از طریق آن توده‌ها بتوانند جوانب تاریک حزب را (که در بسیاری موارد دچار کهنه‌نگری و تفکر بورژوازی بود) نقد و افشا کنند: به طور وسیع و از پائین. مائو به جوانان تکیه کرد. به نیرویی که هنوز در تار عنکبوت عرف و عادت اسیر نشده است، آماده است همه جا را با علامت سوال هایش پر کند و از تغییر نمی‌ترسد.

و انگار جوانان چین منتظر فراخوان مائو بودند. سال ۱۹۶۵ بود که مدارس و دانشگاه‌ها به مرکز انتقاد از ایده‌های کهن و نظام آموزشی کشور تبدیل شد. این نظام حول اتوریته مطلق معلم و استاد بر شاگرد می‌چرخید و ارزش‌های رقابت‌جویانه و برتری طلبانه فردی را با محور کردن امتحانات و کنکور ورودی در بین دانش آموزان و دانشجویان دامن می‌زد. جوانان (که در کاردهای سرخ سازماندهی شده بودند) از مدارس بیرون آمدند و به جای جای کشور رفتند. چین هشتصد میلیونی به سرعت درگیر انقلابی دیگر شد. لازم بود با تفکر نخبه‌گرایی غربی و پدرسالاری شرقی مقابله شود تا کارگران بتوانند در کنار مهندسیین و نماینده‌های حزب به شور بنشینند و در یک نظام نوین مدیریت جمعی را جایگزین مدیریت تک نفره در کارخانجات کنند. (یادمان باشد که پدرسالاری شرقی تا همین امروز هم در کشور سرمایه‌داری امپریالیستی ژاپن حاکم است و در خدمت استثمار شدیدتر و کنترل بیشتر کارگران ژاپنی در مقام فرزند توسط کارفرمای ژاپنی در مقام پدر قرار می‌گیرد.)

یک تحول دیگر در دوران انقلاب فرهنگی ایجاد نظام کمونی برای تقسیم (با مشارکت) در کار و منابع و محصول در روستاها بود. برای دموکراتیزه کردن نظام آموزشی و هموار کردن راه ورود فرزندان زحمتکشان به صحنه آموزش که تاریخاً مختص برج عاج نشینان بود، تفکر کنفوسیوسی به نقد کشیده شد. (بر مبنای این تفکر، جایگاه متمایز هر فرد در جامعه و برتری و سروری گروهی بر گروه دیگر ابدی و مقدس قلمداد می‌شد.) با انجام تغییراتی ساختاری، خدمات بهداشتی و درمان در میان زحمتکشان مناطق روستایی دوردست گسترش یافت. و بالاخره هنر نیز از چنگال از ما بهتران آزاد شد. مردم در سطوح مختلف درگیر



到大风大浪中去锻炼

«کمونیسم رهایی می‌آورد» از بوسترهای انقلاب فرهنگی

می‌شدند. یک جنبه مهم از جهت‌گیری و سیاست این نیروها تمرکز یکجانبه بر توسعه اقتصادی و رشد نیروهای مولده بدون توجه به ضرورت تحول در روابط میان انسان‌ها و نقد و مبارزه با فرهنگ و ایدئولوژی کهنه و ریشه دار بود. مائو تسه‌دون رهبر انقلاب چین به دنبال راه‌هایی می‌گشت که مانع رشد و گسترش سرمایه‌داری شود تا چین همچنان به سوی هدف کمونیسم حرکت کند. او می‌دانست که این مسیر به قول مارکس با گسست از استثمار و نابرابری و گسست از ایده‌هایی که از آن برخاسته و به آن خدمت می‌کنند رقم می‌خورد.

بیش از یک دهه از پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ گذشته بود اما در واحدهای تولیدی چین، بر مبنای الگویی که از شوروی سوسیالیستی به عاریت گرفته شده بود (و البته به آنچه در سرمایه‌داری می‌گذرد شباهت داشت) مدیریت فردی برقرار بود. این امر امکان نقش بازی کردن کارگران در گرداندن کارخانه‌ها، برنامه‌ریزی تولیدی و فرهنگی در واحدها را محدود می‌کرد و به طور کلی به ایفای نقش رهبری جامعه توسط طبقه کارگر ضربه می‌زد. در آن دوره برای بالا بردن تولید، انگیزه‌های مادی (پاداش و دستمزد بیشتر) در میان کارگران تبلیغ می‌شد. فرهنگ کهن کنفوسیوسی در مدارس و محافل آکادمیک و فرهنگی و هنری ترویج می‌شد و اطاعت از مرد و پدر و شوهر و استاد و مرشد و غیره را دامن می‌زد. مقامات حزبی در جایگاه اتوریته بی قید و شرط قرار می‌گرفتند و مزایای معنوی و حتی گاهی مادی داشتند. با وجود پیشرفت‌های عظیمی که در مدتی کوتاه در ریشه‌کن کردن بیسوادی حاصل شده بود، زمانی که انقلاب فرهنگی اتفاق افتاد هنوز تحصیلات بالا در سطح دبیرستان و دانشگاه در انحصار فرزندان نخبگان بود.

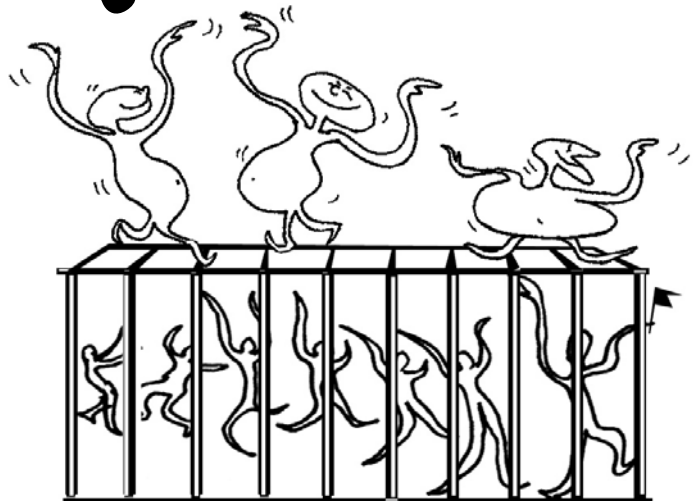
مائو به دنبال راهی برای گسست از این قالب و این روابط بود. راهی برای

و کشتار و نابودی. آن چه امروز در معادن کولتان آفریقا، مزارع نیشکر و معادن آمریکای جنوبی و کارخانه‌های نساجی پاکستان و بنگلادش می‌گذرد نه از ساختار سرمایه در آمریکا و فرانسه و آلمان جداست و نه فرق چندانی با آن چه در چین می‌گذرد دارد. این اسطوره که سرمایه‌داری مساوی است با دموکراسی و آزادی بیان و حق شهروندی و گسترش جامعه مدنی، اسطوره‌ای است که مدافعان سرمایه‌داری ساخته‌اند. اسطوره‌ای که نه کارگران بنگلادش و کنگو سهمی از آن برده‌اند، نه مردمی که در سراسر جهان زیر آتش جنگ‌های امپریالیستی زندگی‌شان به تباهی رفته است.

ولی به راستی رابطه تحول فرهنگی در جامعه سوسیالیستی چین و نحوه رفتار با سنت‌ها و فرهنگ گذشتگان با تحول در اقتصاد و روابط میان انسان‌ها و اهداف کمونیستی چه بود؟

وقتی کمونیست‌ها در سال ۱۹۴۹ طی جنگی طولانی و مردمی قدرت سیاسی سراسری را به دست گرفتند با کشوری مواجه بودند از هم پاشیده، فقرزده و به لحاظ اقتصادی بسیار عقب‌مانده. قدم‌های اولیه انقلاب سوسیالیستی در چین که بلند و پر قدرت برداشته شد تا حدود زیادی با پیروی از الگوی ساختمان سوسیالیسم در شوروی انجام گرفت. در عین حال تجربه نخستین پرولتاریا در شوروی حاوی نابلدی‌ها و اشکال‌هایی بود که کمونیست‌های چین بدون جمع‌بندی و گسست از آن‌ها نمی‌توانستند بر مسیر خود پیشروی کنند. به علاوه همان طور که در اتحاد شوروی دهه ۵۰ بورژوازی نوحاسته در دل حزب و دولت و جامعه می‌رفت که قدرت سیاسی را به دست گیرد و سوسیالیسم را به زیر کشد، در چین نیز نیروهای طرفدار سرمایه‌داری رفته رفته در مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشور متمرکز

جشن تعاملی فوتبال



عصر سه شنبه ۲۸ خرداد ۹۲ به محض اینکه سوت پایان مسابقه فوتبال تیم‌های ملی ایران و کره جنوبی به صدا درآمد و ایران با پیروزی یک بر صفر موفق شد به عنوان تیم اول گروهش مستقیماً به جام جهانی ۲۰۱۴ برزیل صعود کند، میلیون‌ها نفر در شهرهای مختلف ایران به خیابان آمدند.

در مورد ارتباط مستقیم فوتبال با ایدئولوژی و سیاست زیاد شنیده‌ایم. اینجا و آنجا در مورد نقشی که در مقاطعی این ورزش بر طرفدار در بسیج ناسیونالیستی توده‌های محروم در کشورهای آمریکای لاتین یا آفریقا زیر پرچم حکومت‌های مرتجع بازی کرده مقاله و گزارش خوانده‌ایم. می‌دانیم که جذابیت و نفوذ بین‌المللی فوتبال به حدی است که در دهه ۱۹۸۰ هنری کیسینجر استراتژیست طبقه حاکمه آمریکا تصمیم به رواج این ورزش در ایالات متحده گرفت که تا قبل از آن در تسخیر «بیسبال»، «فوتبال آمریکایی» و بسکتبال بود. او با تبلیغات گسترده رسانه‌ای و هزینه‌های کلان، فدراسیون فوتبال آمریکا را بنیان نهاد. هدف کیسینجر در درجه اول تأثیرگذاری بر توده‌های محروم به ویژه لاتین تبارهایی بود که به شکل کارگران تحتانی مهاجر در محلات فقیرنشین ایالات غربی و جنوبی کشور جای می‌گرفتند.

در ایران نیز حداقل از بیست سال پیش، جمهوری اسلامی تلاش کرده با یک برنامه ریزی سیستماتیک فوتبال را

به ابزاری ایدئولوژیک در دست خود تبدیل کند. اینکه گاهی تحت تأثیر برآمدها و تنش‌های سیاسی ورزشگاه‌ها به صحنه اعتراض و شعاردهی ضد رژیمی تبدیل می‌شود نمی‌تواند سوء استفاده منظم حکومت از این ورزش را زیر سوال ببرد. بیهوده نیست که مدیران عامل تمامی باشگاه‌های فوتبال از بین سرداران سپاه پاسداران منتصب می‌شوند و کانون‌های هواداری را مزدوران اطلاعاتی و بسیجی می‌چرخانند. همین‌ها هستند که شعارهای سیاسی و مذهبی روز حکومت را بر پیراهن بازیکنان و هواداران نقش می‌کنند. همین‌ها هستند که دعا و آیه و آیین‌های عاشورایی را همراه با شعارهای لومپنی و فحش‌های «ناموسی» در فضای ورزشگاه‌ها جاری می‌کنند و برای سلامتی آقا صلوات می‌فرستند.

عصر سه شنبه ۲۸ خرداد ۹۲ همه به خیابان آمده بودند: از مرفه‌ترین قشرها با ماشین‌های شاسی بلند و لباس‌های مارک دار گران قیمت‌شان تا زحمتکشان فقیری که به نان شب محتاج‌اند. از مردم دلمرده و سرخورده‌ای که به دنبال فضایی موقتی و یک دلخوشی ساده برای جمع شدن و شادی کردن و رقصیدن می‌گردند تا طرفداران جوان جنبش سبز سال ۸۸ که حالا خوشخیالانه خود را پیروز انتخابات ۹۲ می‌دانند و شعار عجیب و غریب‌شان در شب ۲۵ خرداد گویای تناقضات فکری‌شان بود: «دیکتاتور دیکتاتور! تشکر تشکر!». از نگاه‌های شهوانی و پر عده جوانان حاشیه‌ای و بی‌کار به دختران

بی‌پروای مایه‌دار تا نگاه کنجکاو همان دختران به رقص و پایکوبی تهی‌دستان که گویی برای سرگرم کردن آنان به صحنه رفته‌اند. از پیرمردهای محترمی که با دمیدن در بوق احساس جوانی و سرزندگی می‌کردند تا گروه‌های متشکل ضربت بسیج که از فردای ۲۵ خرداد ۹۲ بی‌سر و صدا در چهارراه‌ها و میدان‌های اصلی تهران مستقر شده بودند مبادا اتفاق غیر منتظره‌ای بیفتد و آن‌ها در صحنه نباشند. و البته حضور این گروه سرکوبگر در جشن صعود به جام جهانی چندان هم خود به خودی نبود!

برای اینکه فوتبال بتواند ابزاری برای بردن ایدئولوژی و سیاست حکومت در بین مردم باشد به کسانی نیاز است که با برنامه در فرصت مناسب این ابزار را به کار بگیرند. بدون شک مهم‌ترین کار را رسانه‌های عمومی و مشخصاً صدا و سیمای جمهوری اسلامی انجام می‌دهند. از همان روز برگزاری انتخابات ۲۴ خرداد تا لحظه پایان مسابقه ایران و کره جنوبی، تبلیغ مرکزی صدا و سیما این بود که «انشاءالله پیروزی نظام و ملت ایران در تحقق حماسه سیاسی (شرکت در انتخابات) با تحقق حماسه ورزشی یعنی صعود به جام جهانی همراه خواهد شد.» و زمانی که بازی تمام شد،

بسیجی‌ها را می‌دیدید که از پیش آماده، سوار بر موتور یا پای پیاده، با پرچم‌های جمهوری اسلامی در خیابان دسته راه انداخته‌اند و می‌کوشند تنها یک شعار را در بین جمعیت جا بیندازند: «ایران! ایران! ایوالله ایوالله ایوالله ایوالله!» لودگی می‌کردند و به سبک هولیگان‌ها در ورزشگاه‌ها مردم را به دم گرفتن این شعار می‌کشاندند. حواس‌شان بود که جوانان جمع نشوند و شعار سیاسی ندهند. شعارهایی که البته از سطح «پا قدم روحانی، رفتیم جام جهانی!» یا «عالیه عالیه جای ندا خالیه!» فراتر نرفت. و بالاخره باید از پیام‌های تبریک ولی فقیه و رفسنجانی و احمدی‌نژاد و شخص حسن روحانی یاد کرد. بدون شک بلب زبانی کردن روحانی در مورد فوتبال خیلی راحت‌تر از اعلام موضع بر سر تعلیق غنی‌سازی، بحران سوریه و یا آزادی زندانیان سیاسی بود. او جهت‌گیری و تأثیر ایدئولوژیکی که امروز جمهوری اسلامی از فوتبال انتظار دارد را به روشنی در پیامش بیان کرد: «تعامل و وحدت ملی» که چیزی جز آشتی، سازش و یا تسلیم مردم زخم‌خورده و ستمدیده در برابر ستمگران هفت خط حاکم نیست. ■

شهاب نجومی

چندی پیش

گروهی از جوانان برای مشاهده و تحقیق در مورد وضعیت کردستان عراق راهی آن منطقه شدند. موفق شدیم با یکی از رفقا مصاحبه‌ای در مورد این تجربه داشته باشیم. «آتش» متن کامل این مصاحبه را در قالب یک جزوه تحت نام «از سرزمینی مجروح و خسته» منتشر می‌کند و به روی وبلاگ خود و نیز در اختیار سایر سایت‌های سیاسی خبری قرار می‌دهد. در بخشی از این مصاحبه روشنگر و جذاب چنین می‌خوانیم:

«جامعه کردستان سال‌ها جنگید و هزینه داد، سال‌ها مامن مبارزان کشورهای دیگر شد اما در نهایت از تحلیل درست وضعیت جهانی و منافع جنگ راهایی بخش برای پرولتاریا ناتوان شد. واضح است که وقتی طبقه شما نتواند رهبری را درست پیش برد و از سنتز شرایط بین‌المللی ناتوان باشد طبقه بورژوا جای خالی این رهبری را پر می‌کند. اما سفر ما به کردستان عراق بیشتر تحقیقی در زمینه تضادهای زنده و جاری درون کردستان عراق بود. گروه جوان ما بیشتر برای تحقیق در زمینه امور زنان وارد اقلیم کردستان عراق شد. البته دیدار با جوانان هنرمند و مستعد منطقه و مصاحبه با آن‌ها نیز از جمله دلایل این سفر بود. کنجکاو بودیم بدانیم این صدای تغییر در اقلیم کردستان نوای کدام ساز است؟ می‌خواستیم بدانیم جهت این تغییر چیست و فراتر از تمام تبلیغاتی که برای این تغییر می‌کنند زیر پوست جامعه کردستان در خیابان‌ها و کافه‌ها و در بین مردم آن در شهر و روستا چه چیزی در جریان است.» ■

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com weblog: n-atah.blogspot.com